



پیش گفتار سردبیر

صاحب نامی اهل قلم، بر ما منت نهاد و «ره آورد» را که سی و دو سال است بدون وقفه منتشر می‌گردد، «فصلنامه‌ی وابسته» نامیده است؟!... البته ما وابسته هستیم ولی به «خوانندگانمان» چه خوش گفت مولانا: «هر کسی از ظن خود شد یار من»؛ و من نیز از هرگونه «داوری» پرهیز می‌کنم و قضاوت را به عهده‌ی خوانندگان می‌گذارم که در این چند دهه، همیشه، یار و یاور فصلنامه‌ی خودشان بوده و هستند.

گرامی یاد حسن شهباز، تا آخرین لحظه‌های حیات، بار انتشار این نشریه را به دوش‌های ناتوان خود کشید که شادروان دکتر مصباح زاده، بنیادگذار بزرگ‌ترین موسسه‌ی مطبوعاتی کشور، یک بار در همین راستا گفته بود: «حسن شهباز را دیدم که پیر و خسته، با بغلی پر از فصلنامه‌های ره آورد به پستخانه آمده تا برای مشترکین بفرستد؛ از تلاش خستگی ناپذیرش، از علاقه‌اش به این فصلنامه در عجب شدم!»

پس از درگذشت زنده یاد شهباز، به خاطر قولی که در آخرین دقایق زندگی‌اش، همسرم از من گرفته بود، با وجود دردی جانکاه که از بیماری ستون فقراتم بر می‌خاست و چند بار نیز مرا راهی بیمارستان و اتاق عمل کرده بود و با وجود آن که بسیاری از یاران شهباز مرا در این تلاش تنها گذاشته بودند، انتشار «ره آورد» را ادامه دادم.

ابتدا پروفیسور احسان یارشاطر به یاری‌ام آمد و تن خویش را دور چراغ «ره آورد» حلقه کرد تا تند باد حوادث شعله‌ی آن را خاموش نکند و سپس به یاری مستقیم و غیر مستقیم او گروه عظیمی از نامداران اهل قلم، مانند دکتر سیروس آموزگار (به عنوان دوست و مشاور)، میترا مفیدی خستگی ناپذیر (معاون سردبیر) که شبانه روز مقاله‌ها را ویراستاری می‌کند و دو بخش «یادها و خاطره‌ها» و «دوستی می‌گفت» نیز زیر نظر اوست، دکتر مسعود عسکری سروستانی (مدیر فصلنامه) که نه تنها بخش «ادب، فرهنگ،

دین و فلسفه زیر نظر ایشان است بلکه بار سنگین کارهای اداری، مشترکین و بانکی را هم از دوش من برداشته‌اند و من تا ابد زیر دین محبت‌های ایشان و خانواده مهربان و عزیزشان می‌باشم. حتی داماد ایشان هر گاه کامپیوترم اشکالی پیدا می‌کند به نجاتم می‌آید، دکتر ماندانا زندیان که با وجود کار و مشغله فراوان هر شماره ره آورد، برای آسان کردن کار من، به دفتر ره آورد می‌آید و همه جاسازی و غلط‌گیری مقاله را خودش انجام می‌دهد و مخارج سفر برای گفت و گوها را هم خودش تقبل می‌کند، عبدالرضا انصاری که یک بار هم که از نظر مالی برای پرداختن پول چاپ در مضیقه بودم مرا شرمنده نمودند، دکتر عباس نیری، مهندس عبدالحمید اشراق، دکتر شاهین فاطمی، دکتر همایون کاتوزیان، حورا یآوری، دکتر صدرالدین الهی، دکتر حسن منصور، علی ضرابی، دکتر فریدون خواند، پروفیسور فضل‌الله رضا، پری سکندری، احمد احرار، ایرج پزشک‌زاد، امیر حسین دینانی، بابک امیر خسروی، دکتر نصرت واحدی، دکتر جلال اخباری، دکتر نادر وهابی، پروفیسور تورج دریایی، زنده یاد دکتر ایرج آرین پور، زنده یاد عبدالمجید مجیدی، کامبیز زارع، دکتر کوروش آژیر، هرمز حکمت، سیفی شرقی، مسعود سپند، کاوه آهنگری، دکتر مینو گرجی، ژاله دفتریان، مرتضی حسینی دهکردی، کیانوش آذرنیا، نوشابه امیری، الهه خوشنام، دکتر مینو بدیعی، اردشیر لطفعلیان و بسیاری دیگر، حتی از درون مرزهای ایران، دست کمک به سویم دراز کردند.

همه‌ی اینان فقط یک نگرانی داشتند که مبادا ره آورد، این نهال پر برگ و بار فرهنگ و ادب ایران در برون مرز، ب‌خُشکد! من هم با تنی نحیف ولی روحیه و اراده‌ای قوی، از پای ننشستم و به انبوه فرهیختگانی که به ایران و فرهنگ و ادب آن عشق می‌ورزیدند روی آوردم و به این ترتیب نویسندگانی با عقاید مختلف در «ره آورد» قلم زدند و می‌زنند. عزیزانی که نه در پی نام و نان‌اند و نه کوششی برای ترویج و تبلیغ عقایدشان می‌کنند و هر یک به سهم خود، سعی دارند به آگاهی‌های نسل فعلی که جوان-ترند بیفزایند و آنان نیز دریابند:

”چه پیش آمد؟ چه پیش آمد که آن گل‌های خوبی ناگهان پژمرد،

محبت را و رحمت را مگر دستی شبی دزدید و با خود برد!

کجا باور کنند آن روزگاران را

برای کودکان سوگند باید خورد»^۱

از همه جا و همه کس می‌نویسند: زمان قاجار و پیش از آن، از رضاشاه و محمد رضا شاه می‌گویند، از حزب توده و فدائیان خلق صحبت می‌کنند و نابسامانی‌ها و ذلت‌های برآمده از «جمهوری اسلامی» را به چالش می‌کشند؛ اما در عین حال، شورای مشاورین فصلنامه مراقب است که نوشتارهایی با مضمون هتاک و کینه‌های شخصی، چاپ و منتشر نشود زیرا که «ما برای وصل کردن آمدیم، نی برای فصل کردن آمدیم».

ویراستاری متن‌ها فقط طبق دستور زبان فارسی که روال نوشتاری ره آورد است، انجام می‌شود و تا کنون، طی این سی و دو سال فقط چند مورد پیش آمده که نویسندگان اعتراض به ویراستاری مقاله‌شان داشته‌اند که یا با توضیح کافی و یا عذر خواهی کتبی، رفع سوء تفاهم شده که ما هم انسانیم و خطا پذیر.

۱ برگرفته از کتاب «درخت زیتون»، شیرین سمیعی

کسانی که دست اندر کار نشر هستند به خوبی می‌دانند که چاپ یک فصلنامه‌ی سیصد صفحه‌ای و به طور مرتب و بدون وقفه، یا ثروتی سرشار می‌خواهد و یا وابستگی به یک سازمان توانا و غنی. اما من افتخار دارم که بگویم فقط و فقط با یاری شماری از دل‌بستانان به فرهنگ ایرانی، و آزاد اندیشان مملکت و فداکاری تمام نویسندگان و کادر مشاورین و سردبیری و اداری، که به رایگان کار می‌کنند (به استثنای ماشین نویس‌ها)، و دیناری دستمزد نمی‌گیرند، توانسته‌ام تا امروز انتشار ره آورد را ادامه دهم. طبیعی است که منبع اصلی کمک به انتشار ره آورد، مشترکین با وفایی هستند که خوشبختانه هرگز «ره آورد» را رها نکردند و تعدادشان در هر شماره بیش‌تر می‌گردد و این خود نشانه‌ی آن است که «ره آورد» حرفی اصولی برای گفتن دارد و «روزی نامه» نیست!

گرچه هتاکی نسبت به یک نشریه، از سوی گروه‌های خاص، خود دلیل محبوبیت عام آن نشریه است، اما قابل فهم است که رونق روز افزون آن در دنیائی که انتشارات مکتوب زیر فشار نوشته‌های الکترونیکی خرد می‌شوند، باعث سؤال و شگفتی و بالمآل انگ زدن شود و از این روی لازم می‌نمود که برای اولین و آخرین بار، پاسخ کوتاهی به ناباوران داده باشم:

«با عبور از خط ویرانه‌ی مرز تو و وطن

ما به جغرافی جان، وسعت دنیا دادیم

خیل دُرناها بودیم و به یک سیر بلند

تن آواره به تاریکی شب‌ها دادیم»^۲

با وجود این که همیشه باید مثبت فکر کرد و در بدترین شرایط زندگی هم لبخند زد و اخم به ابرو نیاورد، متأسفانه در این شماره، پیش‌گفتار چندان امید آفرین نبود اما امید آن که در پیش‌گفتار بعدی، خوشبین تراز این باشیم.

شبی با ایرج پزشک زاد

در روز پنجشنبه بیست و دوم ماه می، به همت دکتر کامران بروخیم و فدراسیون یهودیان لس آنجلس جشنی برای همکار و دوست بسیار عزیزمان آقای ایرج پزشک زاد در سالن سندیکای نویسندگان امریکا برگزار شد که نامش را در بدو شروع برنامه «بزرگداشت ایرج پزشک زاد» اعلام کردند. ولی زمانی که آقای پزشک زاد پشت تریبون رفت، اولین حرفی که زد این بود: بزرگداشت برای من معنی ندارد. من از بزرگان نیستم و ترجیح



می‌دهم بگویند «شبی با ایرج پزشک زاد» یا «گرامیداشت ایرج پزشک زاد». مرا آن قدر بزرگ نکنید. آیا فروتنی از این بیش تر؟؟ مردی که با کتاب دانی جان ناپلئون خود سنتی در ایران بدعت گذاشت و کلمات قصار این کتاب (مثل دروغ چرا؟ تا قبر آ آ آ.. و امثال آن) جزو فرهنگ کلامی ما ایرانیان شد، با تواضع و متانت همه‌ی حاضرین را شیفته‌ی سخنان خود نمود. حرفی که در مورد دوست بسیار عزیز دیگرم زنده یاد تورج فرازند زد مرا دگرگون کرد. گفت: از زمانی که تورج رفته است لبخند و خنده را فراموش کرده‌ام چون او بود که همیشه مرا می‌خنداند.

گویا قرار بود آقای عباس پهلوان روزنامه‌نگار معروف و با سابقه (سردبیر کنونی مجله‌ی «فردوسی امروز») که در ایران سردبیر مجله‌ی «فردوسی» بودند و دانی جان ناپلئون اول به صورت پاورقی در آن چاپ می‌شد) صحبت کنند ولی به دلیل طولانی شدن برنامه به جای ایشان آقای هلاکوئی صحبت نمودند. بسیار جای تاسف بود که ما از صحبت این روزنامه‌نگار معروف با سابقه و همکار سابق آقای پزشک زاد محروم شدیم. به راستی که شبی بود با ایرج پزشک زاد. از سالن که بیرون می‌آمدم پیش خود فکر می‌کردم چه بسیارند کسانی که باری از فرهنگ بر دوش

ندارند ولی ادعای فراوان چرا، و این نازنین مرد بزرگ ادبیات ما این همه متواضع و بی‌ادعا! همان طور که می‌دانید «دانی جان ناپلئون» تنها کتاب این طنز نویس برجسته نیست. او کتاب‌های دیگری نیز به نگارش درآورده که هر کدام در نوع خود از شاهکارهای به یاد ماندنی تاریخ و ادبیات زبان پارسی است.

افتخار می‌کنم که بگویم تا کنون برای بسیاری از همکاران ره‌آورد، دوستداران فرهنگ و ادب ایران، مجالس بزرگداشت برگزار کرده‌اند و من در کنار و زیر سایه‌ی این بزرگان قلم می‌زنم.



افتخاری دیگر برای ما ایرانیان

چهارشنبه ۲۸ ماه می ۲۰۱۴

باز دیگر شبی بود با شکوه برای بزرگداشت و اجر نهادن به فعالیت‌های مداوم ۵۵ ساله و ۶۵ ساله دو روزنامه‌نگار پرکار معروف و فعال اجتماعی (۵۵ سال خانم پری اباضلی و ۶۵ سال همسرشان آقای هوشنگ میر هاشم) که به همت کلوب روتاری رنچو پارک لس آنجلس به ریاست خانم گیتی جاوید برگزار گردید. جمعیت

بسیار زیادی به پاس خدمات این زوج محبوب و پرکار گرد هم جمع شده بودند. مجلس با پیامی از شهبانو و آقای اردشیر زاهدی آغاز شد و با سخنرانی‌های همکاران روزنامه‌نگار ادامه پیدا کرد. در پایان

فیلمی از عکس های زندگی این زوج که به طرز زیبایی تهیه گردیده بود نشان داده شد و لوحه سپاس از طرف رییس کلوب به آنان عرضه گردید.

دکتر سیروس آموزگار مشاور و همکار عزیز ما پیامی برای این زوج فرستاده بودند که توسط سردبیر ره آورد خوانده شد و در زیر می آورم:

باید اعتراف کنم که نوشتن پیام برای بزرگداشت خانم نازنینی چون پری بانوی اباصلتی کار آسانی نیست، وقتی داشتم متن این پیام را تهیه می کردم، برای شروع آن، اول نوشته بودم "خیلی خوشحالم که بالاخره جامعه ایرانیان مقیم لس آنجلس متوجه شدند که برای خواهر نازنین من خانم اباصلتی



یک مجلس بزرگداشت برپا کنند"

ولی بلافاصله جمله ی خودم را خط زدم، زیرا خیلی بی سلیقگی می خواهد که آدم دلش بخواهد که خانم اباصلتی خواهرش باشد.

اگر بر اساس فرهنگ احتمالی ایرانیان مقیم آمریکا، برای فرستادن پیام به مجلس بزرگداشت کسی، داشتن یک رابطه ی فامیلی ضروری باشد، باید بگویم که من یک قدم از دختر عمویی و پسر عمویی با خانم اباصلتی پائین نمی آیم.

البته به درستی نمی دانم که خانم اباصلتی در مقام خواهری یا دختر عمویی چگونه خانمی می تواند باشد! ولی در مقام مدیریت و سردبیری یک مجله، بانوی واقعا ممتازی است. من این نکته را بر اساس تجربه ی سالیان بسیار درازی می گویم که در مجله اطلاعات بانوان و بعدا مجله راه زندگی، زیر انضباط ایشان، قلم زده ام.

در دوران جوانی که توان کار کردنم زیاد بود و نیاز های مالی ام فراوان، من در چندین جا کار می کردم. در وزارت آموزش و پرورش مشاور بودم و برای رادیو ایران نمایشنامه می نوشتم و برای مجلات داستان و پاورقی و در یک دبیرستان غیر دولتی هم که به یکی از دوستانم تعلق داشت به طور افتخاری انشاء تدریس می کردم ولی ارزش دستمزدی که از این تدریس رایگان به دست آوردم، به همه چیز در زندگی ام می چربید زیرا یکی از شاگردانم، میترا مفیدی، اینک خود نویسنده ی صاحب نامی است و اگر حوادث ناخوش آیند ایران رخ نمی داد وی اکنون یکی از بزرگ ترین و معروف ترین نویسندگان ایران می بود.

در آن زمان ماجرائی پیش آمد و من به یاری و محبت وابسته ی مطبوعاتی سفارت فرانسه در ایران، برای یک دوره استاژ دو ماهه در روزنامه ی فیگارو به فرانسه رفتم و وقتی برگشتم دیدم از غیبت من استفاده شده و کل اوضاع در تهران، لااقل برای من، تغییر کرده است.

دوران ورود جدی زنان به عرصه مدیریت جامعه آغاز شده بود و بیش از یک قرن فعالیت و تلاش بانوان به برنشسته بود که نشان دهند زنان، این فرشتگان مرئی کائنات، در شعور و اراده چیزی از مردان

کم‌نارند.

در دایره‌ای که به من مربوط می‌شد، خانم فرخ روپارسا شده بود وزیر آموزش و پرورش، خانم شمس‌الملوک مصاحب شده بود بزرگ‌دبیر گروه نمایشنامه در رادیوایران، خانم پری اباصلتی، روزنامه‌نگار لایق، برجسته و درخشان شده بود سردبیر در مجله‌ی اطلاعات بانوان و دبیرستان رانیز خانم سلیمی اداره می‌کرد.

به این ترتیب اگر ریاست فائقه‌ی زلم را در خانه نیز براین‌ها بیافزایم، من ناگهان صاحب پنج بانو رئیس شدم و به قول معروف، دچار ستم مخمس، زیرا خانم‌ها به دلیل دقت و تیزهوشی خاصی که در انجام امور به کار می‌برند، برای کارمندان از زیر کار در روئی مثل من، روسای مطلوبی نیستند. از وزارت آموزش و پرورش خودم را به وزارت بازرگانی منتقل کردم و در رادیو تورج فرازمنند محبت کرد و مرا به گروه خودش برد، با خانم سلیمی هم هفته‌ای دوساعت بیشتر کارنداشتیم و می‌شد با اوضاع کنار آمد و با ریاست زلم هم به دلیل حمایت قانون از وی، کاری نمی‌شد کرد و در نتیجه فقط می‌ماند مورد خانم اباصلتی که می‌بایست تصمیم می‌گرفتم و فکر می‌کنم یکی از درست‌ترین تصمیمات خودم را در زندگی گرفتم و در اطلاعات بانوان ماندم و از این کار خودم هرگز پشیمان نشدم.

خانم اباصلتی و همسرش آقای هوشنگ میرهاشم، به راستی اطلاعات بانوان را دگرگون کردند، یک نسیم لطیف زنانه بر فضای آن نشست و در عین حال توجه به همه‌ی عرصه‌های فعالیت زنان به عنوان مادر و همسر و عضو جامعه فزونی یافت و اقبال نویسندگان برای کار در اطلاعات بانوان بیش‌تر شد قصه‌های زیبایی فریده گلسترخی، مقالات حسین مهری با آن نثر مخملی خاص خودش، ترجمه‌های ناصر خدایار، رپورتاژهای اختصاصی در باره‌ی مدارس دخترانه، و ه که چه دورانی شد!! اما ذهن تند خانم اباصلتی، توقف نمی‌شناخت بزودی انجمن دوشیزگان و بانوان را وابسته به مجله‌ی اطلاعات بانوان تاسیس کرد که خود داستان دیگری است و به تفصیلی خاص خود نیاز دارد. لیاقت خانم اباصلتی پای ایشان را به سیاست نیز کشاند و ایشان از تهران وکیل مجلس هم شدند و اجازه بدهید اعتراف کنم که در انتخاب خانم اباصلتی به نمایندگی مجلس، من هم نقش داشتم زیرا تنها موردی بود که من در زندگی ام رای داده‌ام.

در آن دوران خوش، ما دوستان بسیار نزدیکی بودیم، شادروان ایرج آرین‌پور و خانمش، شادروان دکتر رضا مظلومان و خانمش خواهر من، دکتر روح‌الله اقراری و خانمش، هوشنگ میرهاشم و خانمش پری اباصلتی و بالاخره من و زلم که در تهران همیشه باهم بودیم. خانم پری اباصلتی و آقای هوشنگ میرهاشم!! برای هر دوی تان عمری دراز، توام باسلامتی و عزت و احترام و شرف و آرامش خاطر آرزو می‌کنم.